

سفر دریائی نئارخ در سواحل عمان و خلیج فارس*

بقلم: دکتر احمد مستوفی

استاد جغرافیا در دانشکده ادبیات

لشکرکشی اسکندر پادشاه مقدونیه را با آسیا باید بزرگترین سفرهای دنیای قدیم دانست. این سفر گو اینکه بمنظور کشورگشائی انجام شده در عین حال از سفرهای جغرافیائی بزرگ است که کشف نواحی داخلی آسیا باشد و تا آن زمان از آنها اطلاعی نداشته‌اند. شماره مردمی که در این سفر شرکت کرده و وسعت اراضی که دیدن نموده‌اند جرأت و جسارتی که در تنظیم امور این سفر بکار رفته دنیای تازه‌ای بمحیط جغرافیائی آنزمان افزود. قسمت اول سفر اسکندر تا مرگ دارا بیشتر جنبه نظامی دارد ولی از این تاریخ ببعده لشکرکشی اسکندر را میتوان سفر اکتشافی نامید و حتی تا چند سده بعد یعنی زمان استرابو اطلاعات یونانیان و رومیان از داخله آسیا از سفر اسکندر نتیجه شده و استرابو در چند جا متذکر شده که آگاهی ما از آسیا مدیون نوشته‌های مورخین همراه اسکندر بوده است.

* اگر چه استاد فقید دکتر احمد مستوفی به عنوان بنیانگذار ژئومرفولوژی در ایران شناخته شده، ولی یکی دیگر از زمینه‌های مطالعاتی استاد جغرافیای تاریخی بود که از ابتدای تدریس در دانشگاه به آن هم علاقه وافری داشتند و در اواخر عمر پربار علمی خود، بدان توجه بیشتری مبذول می‌نمودند. از جمله بررسیهای جغرافیای تاریخی استاد مقاله‌ای است تحت عنوان «سفرهای دریائی نئارخ در سواحل عمان و خلیج فارس» که این مقاله در ضمیمه مجله ادبیات، شماره ۴ - سال سوم (حدود سالهای ۱۳۳۸) به چاپ رسید. این مقاله تصویری از ویژگیهای جغرافیائی سواحل دریای عمان و خلیج فارس در حدود سال ۳۱۵ قبل از میلاد (مقارن حمله اسکندر مقدونی به ایران) می‌باشد. چون این مقاله نایاب بندرت در اختیار علاقمندان و جغرافیدانان جوان کشور قرار گرفته، به چند منظور بر آن شدیم که عین آنرا با قید مشخصات انتشار یافته، مجدداً به چاپ رسانیم؛ اول اینکه مقاله از لحاظ علمی قابل تعمق و توجه است و در ثانی لازم می‌آید که در این یادنامه اثری از استاد ارائه گردد و در نهایت، شیوه نگارش و روش تحقیق و تفحص استاد در پنجاه سال قبل به علاقمندان عرضه شود.

دکتر مسعود مهدوی

از جهت شناسائی جغرافیائی تاریخی ایران و بحث در تغییرات آب و هوائی ایران و تطبیق شهرهای قدیم بابلاد کنونی، لشکرکشی اسکندر بآسیا یکی از بهترین منابع جغرافیائیست. پس از تسخیر پنجاب اسکندر از بزرگان سند اطلاعاتی در خصوص نواحی گنگ کسب کرد و شنید که در حوضه این رود امپراطوری عظیم الشانی حکمفرما است. با وجود قدرت و عظمت پادشاه گنگ، اسکندر بر آن شد که آن سرزمین را نیز مسخر کند زیرا تصور می‌کرد که پس از رود گنگ باقیانوس خارجی راه یافته و باین صورت تمام کره مسکون را بحیطه تسلط خود درآورده است ولی در این موقع باریک اسکندر با مخالفت لشکریان مواجه گشت. قشون وی از جنگهای پیاپی خسته و فرسوده شده و خاصه از پیشرفت بسوی گنگ، با افسانه هائیکه در خصوص مردم آن سامان شنیده بودند مرعوب شدند.

اسکندر برای همراه نمودن لشکریان سران سپاه را جمع کرد و عقاید خود را در خصوص کره مسکونی آنروز اظهار نمود و با وجود اطلاعاتیکه از هندوها کسب کرده بود باز پیروی از عقاید ارسطو نموده چنین گفت: «راه زیادی در پیش نیست و بزودی بدریای مشرق خواهیم رسید و این دریا بدریای هیرکانی متصل است زیرا اقیانوس بزرگی تمام زمین را فرا گرفته و خواهید دید که خلیج هند بخلیج فارس متصل و دنباله آن خلیج هیرکانی(?) است. از خلیج فارس قشون، میتواند در طول سواحل لیبیا، تا ستونهای هرکول برسد و باین ترتیب لیبیا و آسیا را مسخر داشته و حدود امپراطوری ما مرزهای کره خواهد شد».

موضوع تازه اینکه با وجود تبعیت از عقاید ارسطو باز اسکندر نظر علمای قدیم یونان را گرفته و میگوید از این اقیانوس خارجی میتوان وارد دریای خزر شد و بخلیج عمان درآمد. اما با وجود کوشش اسکندر سپاهیان سرپیچی کردند و یکی از سرداران وی بنام کونوس^(۱) برای تسکین خاطر اسکندر ویرا بیک سفر دریائی تشویق نمود.

نقشه کونوس چنین بود که اسکندر میتواند از راه سند بدریا و بگنگ دست یابد و افتخار سفر دریائی کمتر از لشکرکشی در خشگی نخواهد بود و باین دنیای تازه پای هیچ بشری نرسیده و از این راه نیز میتوان مانند راه خشکی بدریای خارج دست یافت. اسکندر تسلیم شد و تسخیر آسیا بهمین جا خاتمه یافت.

سفر نئارخ^(۱)

اسکندر در حین قشون کشی پنجاب دو مشاهده جغرافیائی مفید نمود: یکی اینکه نباتات آن منطقه خیلی شبیه بگیاههای مصر است، دیگر اینکه رود هیداسپ شعبه سند تنها رودیست که مانند نیل تمساح دارد. شباهت حیوانات و نباتات پنجاب و مصر وی را دچار اشتباه بزرگی نمود و تصور کرد که بسرچشمه نیل افریقائی دست یافته و این رود در قسمت علیا سند نام دارد و پس از عبور از صحرائی وارد افریقا شده و قسمت پائین آن بنام نیل است. از این تصور خیال کرد که از راه سند میتواند بمفیس و طب راه یابد ولی کمی بعد تحقیقات دیگری بروی ثابت داشت که رود سند دلتای خاصی در دریا دارد و این دریا بحرالروم نیست بلکه اقیانوس هند است.

اسکندر مایوس از جهانگیری از راه خشگی بفکر تسخیر دریایا افتاد و صدو پنجاه کشتی تهیه دید که اغلب ملاحان آن مقدونی و یونانی بودند و این بحریه بایستی از سند وارد اقیانوس شده و موازی با ساحل خود را بدهانه خلیج فارس برساند. فرماندهی نیروی دریائی بنئارخ تفویض شد. نئارخ از رود هیداسپ راه جنوب پیش گرفت و بقیه قشون از راه خشکی در طول رود بحرکت آمد. نئارخ گاهی باکتشاف نواحی اطراف رود پرداخته و زمانی برای تهیه آذوقه و تکمیل جهازات بخشکی پیاده میشد و پس از پنجمه توانست بدلتای سند برسد. در نزدیکی مصب شهر پاتالا واقع بود

۱- یادداشتهای اصلی نئارخ در دست نیست و آنچه بما رسیده کتابیست که آرن از روی آن یادداشتهای تنظیم کرده.

که حیدرآباد امروزی باشد. این شهر گذشته از موقع نظامی خاص، مرکز بزرگ بازرگانی هند و ایران بود. اسکندر در آن قلعه‌ای بنا کرد و در لنگرگاه کارگاهی برای ساخت و تعمیر کشتی ایجاد نمود.

همراهان نثارخ از شرایط کشتیرانی در اقیانوس هند خبری نداشتند. جزر و مد برای یونانیها امر فوق‌العاده‌ای بود. بالا آمدن و پائین رفتن آب آنها را دستخوش تعجب کرد خاصه که در نزدیکی دلتا برخورد امواج سند با جریان ساحلی در اثر بادهای موسمی بطور محسوسی سطح آب را بحرکت می‌آورد و یونانیها که با آبهای آرام دریای اژه عادت داشتند باضطراب و تشویش افتادند.

این اولین باری بود که یونانیها وارد اقیانوس هند میشدند. نثارخ در دلتای سند جزیره کیلوتا را یافت و در اقیانوس در برابر دلتای سند بجزیره دیگری رسید. نثارخ هنوز مطمئن نبود که وارد اقیانوس شده لذا مسافتی را در دریا پیش راند و بروی محقق شد که بانتهای زمین مسکون رسیده و در برابر جز اقیانوس بی پایان چیزی نیست. قسمت دوم سفر نثارخ از این ببعده شروع میشود که باید از دلتای سند بشط العرب برسد. ایجاد راه ارتباطی بین پنجاب و سوزیان آمد و شد را بین یونان و هند از طریق جاده شاهی و دریا برقرار میداشت چیزیکه قبلا مطمح نظر شاهان هخامنشی در سفر دریائی اسکولاکس بود.

بدین منظور لشکر اسکندر سه دسته شد. اولی از نواحی آراخوزیا و درنگیان گذشته و در کارمانی بشاه خواهد پیوست. در دریا نثارخ در طول سواحل گندروزیا بکارمانی خواهد رسید و خود اسکندر در نزدیکی ساحل موازی با حرکت نثارخ پیش میرود و حوائج بحریه را تامین مینماید.

سفر نثارخ را در کرانه‌های عمان و خلیج فارس باید از هر حیث یک اقدام اکتشافی دانست. اول باید از وضع سواحل اطلاعات کافی بدست آورد و خلیج‌ها را دیدن کرد تا لنگرگاه مناسب پیدا شود و بعد از وضع بلاد و موقع آبادیها و استعداد

کشاورزی و منابع اقتصادی سواحل با خبر شد زیرا کشتیرانی در سواحل ناشناس و جستجوی قوت بین قبایل سرکش کاری دشوار بود و اگر چنین نیروئی در بین راه متوقف می‌شد و یا منهدم میگشت، اعتبار و اقتدار اسکندر در مخاطره بود.

پس از حرکت نئارخ، اسکندر از هندوستان عزیمت نمود. صحراهای لوت بلوچستان پیش از دریا برای قشون خطر داشت. بالنتیجه عبور از صحرا ۶۰ روز طول کشید و در راه به مردم اسکندر تلفات زیادی از خستگی و امراض گوناگون و بی‌آبی وارد آمد. پلوتارک گوید در عبور از صحرا ربعی از قشون اسکندر پیش نماند. تلفات قشون بیشتر در راه بکمک بنئارخ بود زیرا اسکندر سعی داشت از کرانه دور نشده و از حال بحریه آگاهی یابد و در ضمن قوت ملاحان خود در ساحل پیاده شده و غذایی منحصر بماهی و خرما برای کسان خویش تهیه کند.

قشون نئارخ برای حرکت بایست منتظر بادهای شمالی غربی گردد ولی بواسطه هرج و مرج و بیم اغتشاش، نئارخ یکماه قبل از موسم باد یعنی در سپتامبر سال ۳۲۶ ق م براه افتاد. بادهای موسمی این فصل برای حرکت کشتیها مناسب نبود. نئارخ خلیج کوچکی نزدیک کرانه یافت که لنگرگاه مناسبی داشت آنرا پسندید و بدان اسکندریه نام داد چندی در انتظار باد موافق در آن محل بماند. در اسکندریه نئارخ حصار عظیمی ساخت تا لنگرگاه از دستبرد طوایف آرابیت مصون ماند و در آنجا ۲۴ روز منتظر بادهای شمال شرقی شد چه این بادهای از ماه نوامبر ببعد می‌وزید.

کشتیرانی در اقیانوس هند بس دشوار آمد زیرا کشتیهای کوچک نئارخ رودخانه‌ای بودند و مهندسین یونانی که آبهای آرام دریای روم را دیده بودند خبری از امواج شدید اقیانوس نداشتند. این کشتیها در اقیانوس هر آن با مخاطراتی مواجه میشد. گذشته از این درین کشتیهای کوچک هزاران دریانورد جا داده بودند و جای کافی برای آب و آذوقه وافی نداشتند. باین علت بحریه هیچ وقت بیش از ۸ روز قوت در اختیار نداشت و مجبور بود با وجود شدت امواج در نزدیکی ساحل هر چند روز یکبار در

ساحل پیاده شده و غذا تهیه کند.

نقشه حرکت بر آن بود که نئارخ در نقاطی لنگر اندازد که قبلاً از طرف نیروی زمینی تسخیر شده باشد و آذوقه کافی در محل باشد. ولی آن نقشه عملی نشد زیرا غالباً پس از حرکت اسکندر اقوام بومی علم طغیان بر افراشته و آشوب و اختلال می‌کردند. تنها در یک مورد و آن هم در کوکالا بحریه با قشون زمینی ارتباط یافت و گندمی بچنگ آورد و بعد از آن واقعه نئارخ با زحمت بسیار و جنگ و جدال قوت کسان خویش را تأمین مینمود و آنهم بالاخره منحصر ب ماهی و خرما و گوشت حیوانات دریائی بود. کسان نئارخ از فقدان غلات و آب شیرین در زحمت بودند و بعلاوه وحشت قحط در سراسر کرانه‌ها آنانرا بیشتر مرعوب میداشت.

پس از عبور از رودخانه آرابیوس^(۱) نئارخ به کرانه‌های اوریت‌ها رسید. در این سواحل کشتیها دستخوش بادهای شدید و امواج پر هیجان دریا گشتند. سه کشتی غرق شد ولی چون ساحل نزدیک بود ملاحان خود را با شنا نجات دادند. کمی بعد نئارخ با لئوناتوس^(۲) سردار اسکندر که در خشکی بسرکوبی اقوام اوریت میبرد احوال تماس گرفت و از او آذوقه دریافت نمود. از اواخر ماه نوامبر ب بعد بادهای شمال شرقی کشتیرانی را در سواحل آسان نمودند و نئارخ به دهانه رودخانه تومروس^(۳) رسید. این رود را اسکندر در خشکی دیدن کرده و در نزدیکی دهانه آن دریاچه‌ای یافته. در دهانه تومروس اقوام نیمه وحشی سکنی داشتند و وقتی کشتیها را دیدند صف آرائی نموده و از پیاده شدن ملاحان بساحل جلوگیری کردند. شماره آنها ششصد بود و اسلحه‌ای جز نیزه‌های بلند نداشتند ملاحان با شنا خود را به ساحل رسانیده و با آنها در آویختند چیزی نگذشت که بومیان هزیمت نموده و جمعی کشته و اسیر بجا گذاشتند. نئارخ این مردم را به خوبی توصیف کرده گوید:

۱- محل این رود معلوم نشد. شاید رودخانه Poralie باشد.

2- Leonnatus

۳- رودخانه Hingd است.

بدن آنها مانند سرشان مو داشت. ناخنی بلند و سخت داشتند و از آن برای غذا خوردن به جای کارد و یا شکستن چوب استفاده میکردند. آهن را نمیشناختند و افزار آنها از سنگ و چوب بود. لباس را از پوست حیوانات و پوست ماهیان درشت میساختند. از اقوال دیگری استنباط میشود که چنین طوایفی در آن زمان در سواحل گدروزی (مکران) مسکن داشته از گوشت لاک پشت تغذیه نموده و کاسه آنرا جهت پوشش سقف مساکن بکار میبردند.

کشتیها پس از شش روز توقف به راه افتادند و بمالانا^(۱) رسیدند. مالانا مرز اوریتها بود که از رود آرابیوس تا این نقطه مسکن داشتند. در مالانا نثارخ چیزی در باب آفتاب گوید که قابل ذکر است: میگوید آفتاب در ظهر عمودی تابد و اجسام یا سایه ندارند و یا سایه آنها سمت جنوب است و مجموعه‌های نیمکره شمالی گردشی کوتاه در آسمان نموده و در افق فرو میروند. آرین که چنین قولی را ذکر کرده میگوید تعجبی نیست زیرا در سین مصر هم آفتاب روز اول تابستان عمودی میتابد. این گفته قطعاً باین صورت غلط است زیرا مالانا در ۲۵ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالیست و از مدار رأس‌السرطان اندکی دور است بنابراین حتی روز اول تابستان در آن نقطه آفتاب عمود نیست چه رسد به اینکه نثارخ در ماه نوامبر در آنحدود بوده. اگر گفته نثارخ صحت داشته باشد، باید فرض کرد که ملاح اسکندر مسافت زیادی رو به جنوب در اقیانوس پیش رفته و آن تصور هم غریب است زیرا نثارخ هیچگاه از سواحل دور نمیشده. شاید این روایت را نثارخ از بومیان محلی هند شنیده و بنحوی در یادداشت‌های خود گنجانیده باشد.

بین مالانا و دماغه جاسک سواحل ماهیخواران لوت و بی آبادانی بود. در این کرانه‌ها یونانیها بجز ماهی قوتی نمیافتند و از بی نانی در زحمت بودند. در پشت کرانه نواحی داخلی کم جمعیت را یونانیها گدروزی نامیده‌اند. اسکندر خود قبل از نیروی

دریایی وارد گدروزیا شد و بنا بقول مورخین مقصودش تهیه حوائج نئارخ بود. تواس^(۱) را با جمعی مأمور تحقیق در سواحل نمود و گزارش وی اسکندر را دچار یأس کرد زیرا شنید که سواحل دریا لوت و بی آبادانی است و مشتی مردم بدبخت در آنجا مسکن دارند که بزحمت آب مشروب پیدا میکنند. باین جهت اسکندر از ساحل دور شد و در داخل گدروزیا براه افتاد. لشکریان وی از کمی آب و دوری مراحل بیچاره شدند و تلفاتی بدانها وارد آمد معهذا در محلی ذخیره‌ای از گندم پیدا شد. با وجود نیاز عاجل لشکر اسکندر آنرا برای نئارخ فرستاد ولی محافظین گندم با وجود مهر شخصی پادشاه که کیسه‌ها را نشان نموده بود، آنها را گشوده و مصرف کردند. اسکندر از این پیشامد چندان در خشم نشد زیرا بفقیر و فلاکت سربازان واقف بود پس سعی کرد برای مرتبه دوم گندمی به ساحل فرستد. سفر اسکندر در گدروزیا ۶۰ روز طول کشید و معلوم میشود که لشکر در عبور از صحرا متحمل مصائب شدیدی گردیده.

نئارخ در مالانا توقفی نمود و پس از یکروز به باگازیرا^(۲) رسید و سپس از دماغه اعراب گذشت. در برابر دماغه در چند میلی ساحل جزیره ایست که آرین آنرا کارنین^(۳) نامیده و بر حسب موقع باید جزیره آشتولا^(۴) باشد. بومیان این جزیره را نوزالامی نامیدند و مدعی بودند که هیچ بشری قدرت دخول در آنرا ندارد و اگر کسی بدینکار مبادرت ورزد نابود خواهد شد چه این جزیره متعلق باقتاب است. نئارخ خود درباره جزیره شنیده بود که وقتی مصریها بدان نزدیک گشته و جماعتی با قایق بطرف جزیره رفته و مراجعت نکرده‌اند. نئارخ قایقیرا مأمور کرد که جزیره را دور زده و از آن خبری گیرد و خود با عده‌ای در جزیره پیاده شد و ثابت کرد که آنچه بومیان گویند افسانه و جزء خرافات است.^(۵)

1- Thoas

2- Bagasira

3- Karnine

4- Ashtola

۵- این شرح را Warmington در کتاب خود گویا از استرابو نقل کرده و در سفرنامه نئارخ چاپ ویلیام ونسان مؤلف معتقد است که نئارخ در جزیره پیاده نشده و بهمین جهت فاصله آنرا تا ساحل بجای ۱۲ میل ۷ میل ثبت کرده است.

نئارخ اول کسی است که آشتولا را دیدن کرده است و پس از وی مدتها آن جزیره کانون پرستش آفتاب بود. در سال ۱۷۴۴ سروان بلر^(۱) از بومیان آنحدود شنید که نزدیک جزیره یک کشتی بسنگ بدل شده است سروان مزبور وارد جزیره شد و در آن لاک پشت زیادی یافت و تخته سنگی دید که از دور شبیه بکشتی در حال حرکت بود. تا سال ۱۸۲۰ قبائلی سرکش و تند خو در جزیره مقرر داشتند و هر کشتی را که به جزیره نزدیک می شد با سرنشینانش نابود میکردند.

بنا بقول آراین نئارخ پس از دو روز از دماغه ای گذشت و در مغرب دماغه به موزارنا^(۲) رسید. آراین خود اسمی باین دماغه نداده از قرائن باید دماغه پاسنی^(۳) باشد ولی در مغرب پاسنی لنگر گاه مناسبی نیست و اگر موزارنا محلی بوده امروز از بین رفته است. وجود سابق چنین محلیرا هم نمیتوان انکار کرد زیرا بطلمیوس آن را مرز بین گدروزی و کارمانی دانسته و لنگرگاه محل پاسنی در مشرق دماغه است.

در موزارنا نئارخ راهنمایی به نام هیدراسس^(۴) یافت و وجود این شخص بسیار مفید افتاد. مقدونیهها در روز مسافت بیشتر طی میکردند و در نقاط آبادی لنگر میگرفتند. این بلد طرز استفاده از نسیم دریا و نسیم خشکیرا برای دورزدن دماغهها بمقدونیهها آموخت کاری که قبل از او بسیار دشوار انجام میشد.

بعد از موزارنا ایستگاه قابل ملاحظه بارنا (بندر رأس شمال) است زیرا مردم آن دیار بر خلاف آنچه انتظار می رفت متمدن تر بودند و اخلاق قابل معاشرتی داشتند و حتی با کشت بعضی نباتات آشنا بودند. درختان میوه در اطراف شهر دیده می شد و نخل در یادداشتهای آراین ذکر شده. پس از عبور کی زیبا^(۵) نئارخ از دماغه گوادر گذشت. آذوقه بسیار کم شده و چیزی از ذخیره باقی نبود. نئارخ در مغرب گوادر بشهری رسید که آراین نام آنرا ذکر نکرده. نئارخ با ملاطفت با اهالی نزدیک شد و از وی پذیرائی

1- Blair

2- Mosarna

3- Pasni

4- Hydraces

۵- Kyzia محل این شهر بنحقیق معلوم نیست.

شایانی بعمل آمد ولی همینکه با چند نفر از کسان خود بنقاط حساس شهر دست یافت امر بتصرف شهر داد اهالی مقاومت کردند ولی کوشش آنها بیفایده ماند. نثارخ پیشنهاد کرد که اگر کلیه خواربار شهر را تسلیم نمایند، او از چپاول خودداری خواهد کرد. اهالی پذیرفتند ولی آنچه مقدونیا یافتند کمی آرد ماهی و قدری گندم و جو بود معهدا برای ملاحان گرسنه چنین نعمتی فوزی عظیم گشت.

در مغرب گوادر آرین شهر باژیا^(۱) را نام برده که محل آن معلوم نیست و از این بیعد نیز سه ایستگاه دیگر ضبط شده: تالمننا^(۲)، کاناسیدا^(۳)، کناته^(۴). بطلمیوس هم همین نقاط را به صورت دیگری آورده است. آرین از تالمننا چیزی نگفته و تنها بیندر گاه مناسب آن اشاره کرده است که محل آن شاید بین گوادر و چاه‌بهار باشد. کاناسیدا در خلیج چاه‌بهار بوده و بعضی از مؤلفین کاناسیدا را منسوب برودخانه سید یا تیز^(۵) میدانند. دماغه تیز در مدخل خلیج چاه‌بهار است و مسافرین دیگر آثار شهری قدیم را در آن محل یافته‌اند و در شمال رودیست که از ارتفاعات ساحلی سرازیر می‌شود و شهر کاناسیدا روی این رود بوده^(۶). بعد از کاناسیدا نثارخ به سواحل لوت و بی آبادانی رسید. مردم وی از خستگی به جان آمده بودند و توقف هم هزیمت همراهان را در بر داشت و به همین جهت درنگی نمود و بسوی کناته رهسپار گردید.

کناته را بطلمیوس کده ذکر کرده و نثارخ در اطراف آن نهرهایی جهت آبیاری یافته که از رودخانه آب می‌گرفته‌اند این امر ثابت میدارد که در زمان اسکندر نیز این سواحل خشک بوده و کشاورزی با آبیاری انجام می‌شده ولی مطابق روایت آرین حتی در آن زمان مقدونیاها در کناته قوتی بدست نیاوردند.

1- Bageia

2- Talmena

3- Kanasida

4- Kanate

۵- Tiz یا Tidsj و بلیام و نسان در بررسی این شهرها یک ریشه بومی کنا یافته و هر سه شهر را کنار رود قرار داده ولی این نظیر مطمئن نیست. و نسان در نقشه‌های خود رودی ندیده ولی رودخانه وجود دارد.

۶- و بلیام و نسان بین کده و دکه بطلمیوس و کناته شباهتی یافته و این محل را کنار رودخانه تنگ قرار داده شهر تنگ امروزی پشت دماغه‌ای بهمین نام است و باید محل کناته قدیم باشد.

در مغرب کناته نئارخ بیلاد آبادی رسید. بومیها بمشاهده مقدونیهها فرار اختیار کردند و دریانوردان در کرانه پیاده شده مقداری گندم و خرماي خشک یافتند و همچنین چند شتر جهت کشتار عاید آنها گردید. نام این محل را آرین تروی زی^(۱) و بطلمیوس مازیس^(۲) و ماجیس^(۳) گفته است. محل آن بتحقیق معلوم نگردید. در کرانه‌ها نئارخ مردمی یافت شتر دار که بزحمت و مشقت زندگی میکردند.

ایستگاه دیگر نئارخ بادیس^(۴) است که بندر جاسک فعلی و یا در نزدیکی آن بوده. بادیس مرز بین کرانه‌های ماهیخواران و کارمانی است و این مسافت در مدت ۲۲ روز طی شده است. طبق نوشته‌های نئارخ وضع سواحل ماهیخواران را میتوان در آنزمان معلوم کرد. قسمت کرانه تا دماغه جاسک باسم قوت اهالی که ماهی بوده، ماهیخواران نام گرفته و داخله را گذروزی میگفته‌اند ولی بطلمیوس تمام این سواحل را جزء کارمانی آورده. مردم این سواحل، با وجود احتیاج مبرم بماهی، آنرا باروش بدوی صید میکرده‌اند. تورهای آنها از چوب و برگ نخل بود و آنها را در مواقع مد برابر بریدگیهای ساحلی قرار میدادند و ماهی در این نقاط جمع شده و صید میگردد. ماهیهای ریز تازه و خام مصرف می‌شد ماهیهای درشت را در برابر آفتاب خشک کرده سائیده و از آن آردی میساختند و دامهای محل نیز ماهی میخوردند. از این شرح میتوان نتیجه گرفت که در آن زمان مانند امروز علف و سبزه‌ای در سواحل نبوده و کرانه‌ها خشک و سوزان بایستی بوده باشد. این مردم با کشاورزی آشنا نبودند و در بعضی نقاط چیزی میکاشتند. نان در دسترس همه نبود و تنها اغنیاء هم از آن برخوردار بودند. مساکن کوچک و تنگ از استخوانهای ماهی فراهم میشد (درخت و جنگل هم نایاب بوده) نهنگهاییکه امواج بساحل میانداخت در آفتاب پوسانده میشد و از استخوان آنها متمولین خانه میساختند و از استخوانهای پهن جهت پوش مسکن و در بکار می‌رفت.

1- Troisis

2- Masis

3- Magis

4- Badis

طرز زندگی این مردم تا قرونی نزدیک بما تفاوت نکرده و حتی اکنون هم در سالهایی که غلات در کرانه‌ها کم است با ماهی و ملخ دریائی سد جوع می‌کنند. باز طبق شرح آرین این مردم از دامها استفاده میکرده‌اند. شتر و بز معروف بوده ولی گوشت شتر در غذای آنها وارد نمیشده و تنها یکبار مقدونیه‌ها از فرط درماندگی گوشت شتر خوردند. به نظر نمی‌رسد که قبل از نئارخ در این کرانه‌ها رفت و آمدی برقرار بوده باشد. ماهیخواران با هندوها رابطه‌ای نداشتند و قایق رانی نمی‌دانستند زیرا برای صید ماهی هم از آن استفاده نمی‌کردند. ایرانیها دریانوردی ماهر نبودند و تنها قوم خارجی که ممکن است این سواحل را دیده باشد اعراب هستند زیرا در اسامی قدیم این سواحل ریشه‌های عربی دیده میشود. در سواحل شرقی هند اقوام دریانورد راهزنان دریائی گاهی با این سواحل دست برد میزدند. سفر نئارخ اولین خط ارتباطی بین سند و فرات برقرار داشت و گو اینکه قبل از وی بنا بگفته هرودوت اسکولاکس سفر درازی در اقیانوس هند نمود ولی در صحت این سفر هنوز جای گفتگو است.

کارمانی

در بادیس نئارخ توقفی نمود و روی به راه نهاد و پس از چندی به دماغه‌ای رسید که از آنجا عمان پیدا بود. این دماغه باید راس الکوه باشد زیرا در اینجا عرض عمان کم شده و از جاسک به بعد بواسطه ارتفاع زیاد می‌توان دماغه مسندام را دید. مشاهده مسندام جماعتی از همراهان نئارخ را بر آن داشت که بآن سواروند ولی نئارخ تأکید کرد که سواحل عمان جنوبی از شمالی خشک‌تر و بی‌آبادی‌تر است و به علاوه نظر اسکندر از این سفر اکتشاف سواحل کارمانی و خلیج فارس و ایجاد رابطه‌ای بین شرق و غرب است. در کارمانی منابع غذایی زیادتر و شاید در همین نواحی قشون خشکی را بتوان پیدا نمود.

پس از دو روز سفر نئارخ برودخانه‌ای با اسم آنامیس^(۱) رسید این رود باید میناب باشد که در دهانه آن نئارخ لنگر انداخت و در کرانه حوضچه‌هایی برای کشتیها وارد و گاهی برای همراهان بنا کرد. منظور وی از این عمل تمرکز مقدونیه در آن نقطه بود و خود ب فکر افتاد که از راه خشکی ملاقاتی با اسکندر بنماید.

مطابق تحقیقات وی قشون خشکی سلامت بمقصد رسیده بیش از پنج روز از دریا فاصله نداشت و شهر میناب مرکز آن حدود بود.^(۲)

اسکندر در گذروزی تلفات زیاد دید ولی خوانین محل به وی کمک کردند و بازمانده قشون وی به کارمانی رسیدند. آریین و استرابو و یلو تارخ هیچکدام محل ملاقات نئارخ را با اسکندر ضبط نکرده‌اند. اسکندر توسط حاکم محل از رسیدن نئارخ بکارمانی اطلاع یافته بود. چند روزی انتظار کشید و از دریاسالاری خبری نشد. اسکندر کسانیرا بتجسس وی فرستاد آنها نیز خبری نیافتند اسکندر در غضب شد و امر بحبس حاکم داد. در این حین نئارخ در راه بود و بدسته‌ای از سپاهیان اسکندر رسید ولی صورت وی بقدری از رنج و سختی فرسوده شده و لباسهایش به طوری مندرس گشته بود که سپاهیان با آنکه در تجسس وی بودند او را نشناختند و ممکن بود وی را نادیده گیرند. نئارخ پس از معرفی خویش با احترام تمام باردوگاه هدایت شد. اسکندر که نئارخ را با چند تن تنها دید به تصور اینکه بحریه او رنگ فنا گرفته زیاد متأثر شد و بگریه افتاد و احوال پرسید. نئارخ وی را مطمئن نمود که جهازات صحیح و سالم در سواحل میناب مانده‌اند. این دفعه شاه یونان اشک شعف ریخت و گفت که خبر تسخیر آسیا باین اندازه مرا مسرور نمینمود.

وجد و شعف در قشون زاندا الوصف بود و قربانها بیاس لطف خدایان انجام شد. نئارخ قهرمان و فاتح این سفر بود و پذیرائی شایان خدمت از وی بعمل آمد. اسکندر

1- Anamis

۲- اگر اسم قدیم و جدید میناب یکی بوده همین محل است و گر نه منظور شهری قدیمیست که در محل میناب کنونی بوده است.

میخواست بیش از این نئارخ را بمخاطره نیاندازد و کس دیگر را برای ادامه سفر تا شوش برگزیند ولی نئارخ استدعا کرد که وی را از انجام و تکمیل سفر محروم ندارد. اسکندر این خواهش را پذیرفت و او را بکرانه روانه کرد.

در اوائل سال ۳۱۵ پیش از میلاد نئارخ دوباره براه افتاد و بجزیره اوراکتا^(۱) (جزیره قشم) رسید و در راه از جزیره نامسکون دیگری با اسم اورگانا^(۲) (هورموز) دیدن کرد ولی چون راه سفاین نزدیک ساحل بوده نئارخ از جزیره لارک نامی نبرده. در جزیره قشم انگور وجود داشت و مردم سواحل برای خرید بانجا میآمدند. در قشم بلدی ایرانی بنام مازن بقشون نئارخ پیوست. دو روز بعد نئارخ در ایستگاه دیگری از جزیره قشم لنگر انداخت. بجای عبور از تنگه قشم نئارخ از سواحل جنوبی آن گذشته و جزیره هنگام را دیده. در آبهای غربی جزیره قشم بواسطه عمق کم آب سفاین راه جنوب گرفته و بجزیره تومبو رسیدند سپس بطرف شمال رفتند و در کرانه شهر سیدودون^(۳) را یافتند. در کرانه‌های شمالی نئارخ جزیره کیش^(۴) را دیده و بانتظار نعمتی وافر وارد آن شده ولی جزیره نامسکون بود و مردم خارجی در آنجا رفت و آمد داشتند و بزهای وحشی جزیره زیاد بوده. این محل حدیست که آرین برای سواحل کارمانی معلوم نموده.

پارس

مقدونیه در راه خود بجزیره کایکاندروس^(۵) و جزیره دیگری رسیدند. کایکاندروس هندوان و دیگری شیخ شعیب است. آرین گوید در شیدوار (مشرق شیخ

1- Oracta

2- Organa

۳- Sidodon محل این شهر معلوم نشد. نئارخ موقع حرکت از تومبو دماغه‌ای در خشگی دیده و بطرف آن رهسپار شده این دماغه در مغرب لنگه واقع و قدری دورتر از آن راس بستانه است. بنا بعقیده و نسان سیدودون باید بین این دو دماغه باشد. امروز در این سواحل آبادانی باین موقع نیست ولی قدری دورتر در داخله قریه شیباس قرار دارد. ۴- کیش را آرین Kataia ضبط کرده است.

5- Kaikandros

شعیب) اهالی بصید ماهی مشغول بودند و در سمت مغرب نثارخ بایستگاهی رسید. قدری دور از دریا که آنرا آپوستانی^(۱) گفته و در اطراف آن قایقها رفت و آمد داشتند، سمت شمال دماغه‌ای یافته که پشت آن خلیجی بوده و در اطراف نخلستان و میوه‌هائی شبیه بیونان پیدا کرده‌اند. دماغه نی بند است و توقفگاه بعدی کنگان بوده که در سفرنامه کوگانا ثبت شده و نزدیک آن رودخانه‌ای سیلابی یافته‌اند.

عبور از آب‌های ساحلی کم عمق و جزائر ماسه‌ای برای جهازات مخاطره در برداشت بالاخره نثارخ در نزدیکی دهانه سینتاکوس لنگر انداخت و سفاین بیست روز در این محل برای تعمیر و آگیری توقف نمودند. از طرف اسکندر هم ذخائر زیاد گندم بساحل فرستاده شد و سردار مأمور اینکار بحدود فیروز آباد رسیده بود و از این شهر آخری راههای طبیعی از دره‌های پلنگ رود و مند رود بدریا میرسند. رودخانه سینتاکوس باید مند رود باشد.

در روزهای بعد نثارخ از خلیله گذشته بسواحل بوشهر رسید. این شهر را آراین مزامباریا^(۲) ثبت کرده و علت چنین نامی معلوم نیست (مزامباریا بیونانی ساعت ظهر است ولی در حقیقت این کلمه مرکب از مزن بمعنی جزیره و بار بمعنی قاره است). در اطراف بوشهر مانند امروز باغهای زیادی دیده میشده. سمت شمال در نزدیکی دهانه رودخانه گرانیس^(۳) (شور) شهر تائوکه^(۴) است و کمی دورتر نثارخ پبندر روگونیس^(۵) (بندر ریگ) رسید و در آن محل رودخانه‌ای یافت ولی امروز چنین نیست مگر گوئیم در زمان اسکندر شاخه‌ای از رودخور در اینجا بدریا میریخته است.

بطرف شمال مقدونیه‌ها برود دیگری رسیده‌اند که آنرا بری‌زونا^(۶) نام داده‌اند و معلوم نیست این رود کجا بوده زیرا بین رود شور و بندر دیلم دو رود معتبر در سواحل

۱- Apostani محل آن هم معلوم نشد و نسان آنرا در نزدیکی شیوی قرار داده.

2- Mesambaria

3- Granis

۴- Taoko محل آن معلوم نشد.

5- Rhogonis

6- Brisona

دیده می‌شود یکی رود گاوانه در شمال بندر خور و دیگر لیلتن در جنوب بندر دیلم. رود دومی چندان مهم نیست و بعلاوه از رود شور دور است و مقدونیه‌ها نمیتوانسته‌اند بکروزه خود را بدان برسانند پس اگر حقیقتاً رودی دیده شده باید گاوانه باشد. بطرف مغرب در کرانه برودخانه آروزیس^(۱) (هندیان) رسیدند. آریین آنرا بزرگترین رودهای خلیج گرفته و مرز بین پارس و سوزیان قرار داده و از این ناحیه توصیفی کرده: در کنار دریا منطقه‌ای خشک و بی آب است و در زمینهای ماسه‌ای جز نخل گیاه دیگری نیست ولی اگر از سواحل بداخله رویم بکوههایی با آب فراوان میرسیم که همه قسم مرتع و درخت جز زیتون پیدا میشود. بواسطه وفور آب خوانین محل قلاعی در آن برای خود ساخته‌اند و دامپروری در اطراف رونق دارد.

سوزیان

در آروزیس سفاین آب کافی ذخیره کرده براه افتادند چون در سواحل آب مشروب نایاب بود و بعلاوه بواسطه عمق کم آب قایقها از ساحل دور میشدند. آریین گوید نثارخ برودی رسید و در دهانه آن لنگر انداخت در برابر دلتا جزیره‌ای بنام مارگاستانا^(۲) دیده میشد و رود کاتادریس^(۳) نام داشت. تغییرات خط ساحلی در این منطقه حتی در ادوار تاریخی زیاد است و نمیتوان یادداشتهای آریین را با وضع کنونی مقایسه کرد.^(۴) سفاین بدلتا نزدیک شدند. بواسطه عمقی کم و آبی باریک کشتیها بخط پشت سرهم میرفتند و هر آن ملاحان بآب افتاده کشتیهای بخاک نشسته را نجات

1- Arosis

2- Margastana

۳- Kataderbis این رود بایستی در نزدیکی راس الطلوب باشد و جزیره نامبرده دارا و بونا است.

۴- اگر توصیف کاملی از کرانه‌ها و وضع فرات و دجله در زمان اسکندر در دست بود، میتوانستیم تغییرات این سواحل را در درازمنه تاریخی مطالعه کنیم. بدبختانه آنچه در یادداشتهای نثارخ دیده می‌شود مبهم است و از اشتباهات و نسان این است که خواسته خط سیر نثارخ را طبق سواحل امروزی روشن کند.

میدادند. دو روز در دلنا بدین منوال گذشت. روز سوم نئارخ بقریه دیری دوتیس^(۱) در نزدیکی دهانه فرات رسید. این محل در آن زمان مرکز بازرگانی کالاهای عربستان و ایران بوده. در آنجا نئارخ شنید که اسکندر بشوش درآمده لذا بر آن شد که بعقب برگشته و بخدمت اسکندر برسد. راه نئارخ از رود پازی تیگریس^(۲) (کارون) بود و بین راه از محلی بنام آژینیس یاد کرده که معلوم نشد کجاست و شاید در دهانه کارون بوده. نئارخ در دهانه دجله دریاچه‌ای یافته که رودخانه برای وصول بدریا از آن میگذشته. بنابراین نئارخ از آژینیس^(۳) وارد کارون شده. سفرنامه دریا سالار در قسمتی که مربوط بمصب کارون و فرات و دجله است تاریک و مسافات مذکوره با تفسیر آراین و وضع کنونی وفق نمیدهد.^(۴)

اسکندر در کارمانی لشکر خود را دو دسته کرد و بطرف مغرب راند. قسمت اعظم لشکر بسرداری هفستیون از کوههای ساحلی گذشت و در کرانه بحرکت افتاد زیرا زمستان نزدیک بود و گرمسیر برای عبور قشون مهیا. خود اسکندر راهی شمالی تر اختیار نموده بیازارگاد و سپس به پرس پولیس رسید. از پرس پولیس برای رسیدن بشوش از پازی تیگریس عبور کرد و در موقع عبور بود که نئارخ نیز بقشون وی پیوست. اسکندر از دیدار نئارخ بوجد و شعف درآمد و لشکریان نیز از وی پذیرائی و تقدیر نمودند (فوریه ۳۲۵) این محل را میتوانیم انتهای سفر دریائی نئارخ گیریم.

اسکندر سفر دریائی دیگری از راه اقیانوس هند بعربستان و مصر بنئارخ پیشنهاد کرد ولی عمر وی کفاف انجام منظور را نداد ولی خود از شوش وارد کارون شد و بدریا

۱- Diridotis این اسم را پلین Diglito ضبط کرده که بقسمتی از دجله نیز گفته میشده

2- Pasitigris

3- Aginis

۴- پلین بمناسبت وجود دریاچه در طول دجله پازی تیگریس را شط العرب دانسته و راه نئارخ را از این معبر تعیین کرده در صورتیکه پازی تیگریس کارون بوده که شاخه‌ای از آن از شوش میگذشته ولی ویلیام ونسان در توصیف جریان کارون اشتباه نموده. نگارنده از ذکر فرضیات و اشتباهاتی که درباره دلنا نموده‌اند خودداری میکند. خلاصه اینکه در ازمئه تاریخی تغییرات فاحشی در جریان رودها و دهانه آنها شکل ساحل پیدا شده. رودها گاهی مستقیم بدریا وارد شده و زمانی برود دیگری ملحق شده‌اند. اسامی بهمین صورت تغییر کرده و تحقیق در این باب درخور بحثی جداگانه است.

رسید و سواحل خلیج را دیدن نمود و سدهای شاهان ایران را بر روی دجله خراب کرد. سپس هراکلید را مأمور نمود که در کرانه‌های دریای هیرکانی سفایینی بسازد و بحر خزر را دیدن نماید چه هنوز شک داشت که بحر خزر با اقیانوس خارج ارتباط دارد. همچنین اسکندر نقشه‌های بزرگ اکتشافی در اقیانوس هند داشت و آرشیاس^(۱) جزائر بحرین را یافت. در حینی که تارخ مشغول تهیه سفر بود مرگ ناگهانی اسکندر فرا رسید.